

حروف نفی و اثبات

فاروق ایزدی نیا

مقدمه

هر زمانی که حقّ ظهور می‌فرماید ندای مخالف نیز از هر سوی برمی‌خیزد و متناسب با عظمت هر ظهور قیام معاندین با همان شدت صورت می‌گیرد. نفوسی که از حقّ و حقیقت تبعیت می‌کنند و در واقع به عهد و میثاق الهی ثابت و راسخ می‌مانند در زمره حروف اثبات محسوبند و آنان که به عناد قیام می‌کنند در زمره حروف نفی تلقی می‌گردند. در حقیقت احرف نفی ادّعی حقیقت دارند و خود را حقّ می‌دانند و حروف اثبات را در زمره حروف نفی برمی‌شمارند.

حروف نفی به صور گوناگون ظاهر می‌شوند. گروهی با مظهر امر علناً مخالفت می‌کنند و اراده الهیه را که در هیکل پیامبر مرسل تجلی کرده ابداً نمی‌پذیرند. گروهی بعد از اقبال به مظهر ظهور مطابق اراده او عمل نمی‌کنند و اهوای نفسانیه را بر هدایات الهیه ترجیح می‌دهند. گروهی دیگر به ظاهر سر تسلیم فرود می‌آورند اما در سرّ سرافکار دیگری را در سر می‌پرورانند و حقّ را غافل می‌پندارند. گروهی دیگر سعی در انطباق اعمال خود با احکام الهیه دارند اما در حین امتحان دچار لغزش می‌شوند. هر کدام از این‌ها به نوعی ممکن است در زمره حروف نفی قرار گیرند.

جمال مبارک کراراً در مورد کسانی که ادّعی ایمان دارند اما سلوک و رفتار آنها طبق اراده الهی نیست گلایه فرموده و حتی آن را بیش از سجن و بلایا سبب حزن و اندوه هیکل اطهر شمرده‌اند.

حضرت عبدالبهاء برهم‌زمانی ظهور این حروف دوگانه شهادت داده‌اند:

«از بدایت عالم تا امروز هر وقت ندای الهی بلند شد، ندای شیطان هم بلند شد زیرا همیشه ظلمت می‌خواهد مقاومت نور کند، ظلم می‌خواهد مقاومت عدل نماید، جهل می‌خواهد مقاومت علم نماید. این عادت مستمره اهل این جهان است.» (خطابات مبارکه، ج ۱، ص ۱۸۶)

در این بحث سعی می‌شود جوانب مختلف این موضوع مورد بررسی قرار گیرد و اصطلاحات عدیده‌ای که برای بیان دو جنبه‌ی نفوس انسانی به کار رفته بیان گردد.

مبنای بحث

مبنای این بحث بیان جمال مبارک در لوح سلمان است که می‌فرمایند:

«حرف نفی به اسم اثبات بر جوهر اثبات و مظهر آن مقدم شده و سبقت گرفته.»
(مجموعه الواح، ص ۱۲۸)

در بیان مبارک سه واژه آمده است که نگاهی به آنها در ابتدای بحث می‌تواند مفید باشد:
حرف: در حقیقت کلمه‌ی جامعه که به بیان جمال مبارک در مقامی به هیئت انسان ظاهر شده،^(۱) نفس مظهر ظهور است و حروف عبارت از مؤمنین. کلمه‌ی جامعه فی نفسه کامل، مستقل و قائم به نفس است در حالی که حروف به تنهایی معنایی ندارند و جزئی از کلمه محسوبند.

گاهی اوقات مظاهر ظهور خود را «حرف» نامیده‌اند که اگر به قیاس فوق ملاحظه شود در مقابل کلمه‌ی جامعه که ذات حق باشد «حرف» محسوبند. حضرت اعلیٰ در اشاره به ظهور من یظهره الله می‌فرمایند که: «من از آن کتاب اعظم حرفی» هستم. (مقاله‌ی شخصی سیاح، ص ۶۰) جمال مبارک نیز خود را حرفی نامیده و طلب فدا در سبیل کلمه‌ی علیا فرموده‌اند،

این عبد در کمال رضا جان بر کف حاضرم که شاید از عنایت الهی و فضل سبحانی این حرف مذکور مشهور در سبیل نقطه و کلمه‌ی علیا فدا شود و جان در بازدم. (ایقان، ص ۱۶۷)

کلمه در دور مسیحی به مظهر ظهور اطلاق شده است «در ابتدا کلمه بود و کلمه نزد خدا بود و کلمه خدا بود.» (انجیل یوحنا، باب ۱، آیه ۱) حضرت عبدالبهاء در توضیح این آیه می‌فرمایند:

«مراد از کلمه این است که عالم کاینات به منزله‌ی حروف است و جمیع بشر به منزله‌ی حروف است. حرف منفرداً معنی ندارد معنی مستقل ندارد. لکن مقام مسیح مقام کلمه است که معنی تام و مستقل دارد لهذا کلمه گفته می‌شود و مقصد از معنی تام فیوضات کمالات الهیه است چه که کمالات سایر نفوس جزئی است

و از خودشان نیست و مستفاد از غیر است لکن حقیقت مسیحیّه دارای کمالات تامّه مستقلّه است.» (خطابات، ص ۷۳۷)

ارتباط کلمه با حرف

کلمه مقدّم بر حرف است امّا نه از لحاظ زمانی چه که بدایت و نهایت زمانی ندارد. کلمه مظهر ذات غیب است و ذات غیب را نه اولی است و نه آخری.^(۲) این تقدّم از لحاظ شرافت است و حروف با نسبت یافتن به کلمه شرافت می یابند و الاّ فاقد آنند. حضرت عبدالبهاء در این مقام می فرماید:

«این کلمه بدایت شرفی دارد نه زمانی، چنانچه می گوئیم این شخص مقدّم از کلّ است یعنی از حیث شرف و مقام نه زمان. نه آن است که کلمه اولی داشته باشد نه، بلکه کلمه نه اولی دارد نه آخری یعنی آن کمالاتی که در مسیح ظاهر بود ... آن کمالات از خدا بود ... پس کمالات مسیح تجلّی و فیض الهی بود و معلوم است نزد خدا بود که الآن هم نزد خدا است، جدا نیست ...» (همان، ص ۷۳۸)^(۳)

در مقامی:

«حرف عضوی از اعضای کلمه است. این عضویت عبارت از استفاضه است یعنی این حرف مستفیض از کلمه است و ارتباط روحانی با کلمه دارد، جزء او محسوب می شود.» (مکاتیب عبدالبهاء، ج ۳، ص ۲۵۱)

در مقام دیگر کلمه به معنای کلمه الله نیز آمده است که نفوس انسانی را مبعوث می سازد:

«انّها تُبعث من کلمة الله» (آثار قلم اعلیٰ، ج ۱، ص ۱۱۲)

در مقامی کلمه به صورت تعبیر شده که سبب بیداری حروفات انسانی است:

«الحمد لله الذی تکلم بکلمة وانّها ... فی مقام آخر ظهرت علی هیئة الصّور و نفع فیهِ إذا انصعق من فی السّموات و الأرض.» (یادنامه مصباح منیر، ص ۳۸۰)

در مقامی هم کلمه به روح حیوان تعبیر شده که حروفات انسانیّه با تقرّب به آن به حیات ابدیّه فایز می شوند. (همان مأخذ)

تعبیر دیگری که از کلمه موجود، آن را واسطه خلقت ذکر می کند، که همان کلمه «کن» به معنی «باش» است که مبدأ هستی شناخته شده است:^(۴) «به کلمه علیا جمیع من فی الأرض و السّماء را از نیستی بحت بات به عالم هستی در آورد.» (یادنامه مصباح منیر،

ص ۳۸۰) تجلیات کلمه گاه به صورت آب حیات است و گاهی نار محبت که سبب اشتعال حروفات می شود. (همان مأخذ)

بنابراین رابطه کلمه با حرف را می توان به اختصار چنین بیان کرد:
۱. کلمه قدیم است اما حروف حادثند.

۲. کلمه مستقل است اما حروف فاقد استقلالند و به تنهایی معنا ندارند.

۳. کلمه مؤثر است و حروف تأثیر می پذیرند.

۴. کلمه تقدّم شرفی دارد و حروف متأخرند.

۵. کلمه صور است که حروفات به نفخه ای از آن منصعق یا بیدار می شوند.

۶. کلمه مبعوث می کند و حروف مبعوث می شوند.

۷. کلمه به صورت روح حیوان یا آب حیات است که زندگی می بخشد اما حروف از آن زندگی می گیرند.

۸. کلمه نار محبت است که حروف به آن مشتعل می شوند.

نفی: بنا به نوشته جناب فاضل:

«نفی مصدر عربی به معنی نیست و ازاله و دور کردن و در اصطلاح بیان به معنی

انکار امر الهی و عدم ایمان است و حرف نفی به معنی اهل انکار.» (اسرار الآثار ج

۵، ص ۲۳۱)

در این مورد کلمه نفی به معنی انکار حق و حقیقت به کار می رود. در اصطلاح امر مبارک اهل نفی به معنی اهل نار و سجّین است و هر نفسی که اعراض از حق نماید، اهل نفی محسوب می شود. جمال مبارک می فرماید:

«هر نفسی که از کلمه الله معرض شد در نار و از اهل نفی و سجّین و در ظلّ

مشرکین محشور...» (امر و خلق، ج ۲، ص ۲۲۷)

اثبات: اثبات در لغت به معنای در جایی ثابت نگه داشتن است. در اصطلاح امری به معنای اقبال و ایقان و ثبوت بر کلمه الله است. جمال مبارک می فرماید:

«هر نفسی که به کلمه بلی موقن شد از صراط گذشت و به جنت رضا فایز و

هم چنین محشور شد، در زمره مقربین و مصطفین و عندالله از اهل جنت و علّیین

و اثبات مذکور.» (امر و خلق، ج ۲، ص ۲۲۷ طبع آلمان و ص ۵۰۴ طبع طهران)

سبقت احرف اثبات بر نفی

در ادوار ماضیه، احرف نفی تا حدی توانسته‌اند بر احرف اثبات سبقت بگیرند و بر آنها مسلط شوند؛ اما، تصریح جمال مبارک این است که، در این ظهور، چنین امری تحقق نخواهد یافت. پایه بحث فعلی بیان جمال مبارک در لوح سلمان است که بر تقدّم حروف نفی بر احرف اثبات در دور سابق شهادت می‌دهند و آن را منبعث از آیه کریمه «لا اله الا هو» می‌دانند که «لا» بر «الا» پیشی گرفته است. در این ظهور مبارک حرف نفی از جلوی اثبات برداشته شده و بدین لحاظ به هیچ وجه معرضین بر مقبلین غلبه نخواهند یافت. عین بیان جمال مبارک چنین است:

«این ایام مظهر کلمه ثابتۀ لا اله الا هو است چه که حرف نفی به اسم اثبات بر جوهر اثبات و مظهر آن مقدم شده و سبقت گرفته و احدی از اهل ابداع تا حال به این لطیفه ربانیه ملتفت نشده و آنچه مشاهده نموده‌ای که لم یزل حروفات علی الظاهر بر احرف اثبات غلبه نموده‌اند از تأثیر این کلمه بود که منزل آن نظر به حکمت‌های مستوره در این کلمه جامعه نفی را مقدم داشته ...

قلم رحمان می‌فرماید: «در این ظهور، حرف نفی را از اول اثبات برداشتم. حکم آن لوشاء الله از سمای مشیت نازل خواهد شد و بعد ارسال خواهیم داشت.» (مجموعه الواح مبارکه، ص ۱۳۱ - ۱۲۹)

جناب فاضل مازندرانی در توضیح مختصری بر این بیان مبارک می‌نویسند:

«مراد آن که در دوره اسلام برای شهادت به توحید و ایمان به مظهر امر «لا اله الا الله» به تقدیم حرف لای نفی بر الای اثبات مقرر و متداول گردید ولی در این دور جمله «الله ابهی» معمول شد و اشاره به این است که حروف نفی و مخالفین را مانند ادوار قبل غلبه و تقدّم بر مؤمنین ثابتین میسر نیست و مخالفین از اهل بیان همیشه مغلوب و مقهور خواهند بود و در دوره عهد و میثاق ابهی نیز همین را برای مغلوبیت ناقضین استدلال می‌کردند.» (اسرار الآثار، ج ۳، ص ۸۹)

و در مقام دیگر، بعد از نقل بیان مبارک، می‌نویسند:

«مراد طرد و رفع میرزا یحیی ازل است یعنی بر جای «لا اله الا الله» الله ابهی و نحو آن مقرر گردید و تلویح این است که در داخله ادیان سابقه مخالفین مقدم شدند و در این امر چنین نشده و نخواهد شد.» (اسرار الآثار، ج ۵، ص ۲۳۲)

اگرچه آن چه را که جمال مبارک وعده فرموده‌اند که حکم آن اگر خدا بخواهد نازل و ارسال خواهد شد مشاهده نشده است اما شاید بتوان از بیان دیگر جمال مبارک استنباط نمود که حکم آن چیست. زمانی سالیلی در باره معنای شجره زقوم که در سوره قرآنی صافات نازل شده از هیکل مبارک سؤال نمود. آیه مزبور (۶۲) این است: «... شجرة الزقوم، انا جعلناها فتنه للظالمين. إنها شجرة تخرج في أصل الجحيم. طلعتها كأنه رؤوس الشياطين.» مضمون آن که: (درخت زقوم به درستی که ما گردانیدیم آن را بلایی برای ستم‌کاران. به درستی که آن درختی است که بیرون می‌آید در قعر دوزخ که شکوفه‌اش گویا که سرهای دیوها است.)

جمال مبارک در جواب سایل می‌فرمایند که جهنم در واقع کینونت اول کسی است که از خداوند اعراض می‌کند و شجره نفس او است که به بغض الهی مشتعل گردیده است، «فاعلم بأن الجحيم، هو كينونة أول من أعرض عن الله ربّه و ربّ كلّ شيء و ربّ العالمين و الشجرة هي نفسه التي اشتعلت ببغض الله و غلّه.» (یادنامه مصباح منیر، ص ۲۳۷)^(۵)

در این جا به ازل اشاره می‌فرمایند که اولین حرف نفی است که از حق اعراض نموده است. شکوفه‌های این درخت همانا کسانی هستند که خود را به او یعنی اصل جحیم منسوب می‌دارند و مردمان را به سوی نار هدایت می‌کنند و این ادلا که در جمیع نقاط هستند همان سرهای شیاطینند بلکه شیطان هم از اعمال آنها و مکرهای آنها اجتناب می‌کند. این درخت و ثمرات آن فتنه‌ای و امتحانی برای ظالمین است. حال اثمار این شجره «قد ظهّرت علی هیئة لالنفی الّا.» اما در مقابل این شجره و این ثمره شجره دیگری در این ظهور مبارک غرس شده و ثمرات دیگری دارد. جمال مبارک در ادامه کلام می‌فرمایند: «ولکن ظهّرت أثمارُ سدرة المنتهی فی رضوانِ الأبھی علی هیئة إنّه لآله إلا أنا العلیّ العظیم ...» (همان) در واقع «آئه» که حرف اثبات است قبل از «لا» قرار گرفته است.

غلبه قطعی نهایی احرف اثبات را در این کلام مبارک می‌توان مشاهده نمود:

«در هر حال سلطنت و قدرت و غلبه سلطان حقیقی را ملاحظه نما و گوش را از کلمات مظاهر نفی و مطالع قهر پاک و مقدّس فرمایید که عنقریب حق را محیط بر جمیع و غالب بر کلّ خواهید دید و دون آن را مفقود و لاشیء ملاحظه خواهید فرمود.» (مجموعه الواح مبارکه، ص ۱۳۷)

حضرت ولی‌ام‌الله در توقیعی که بعد از وفات ناقص اکبر از قلم مبارک صادر شد بر این نکته تصریح می‌فرمایند که هیچ‌یک از مخالفین امر مبارک یعنی حروف نفی در این ظهور توقیعی نیافتند که بر حروف اثبات پیشی بگیرند:

«حال ای کاشفان اسرار الهی و حامیان آیین رحمانی، قدری تأمل نمایید که این اختلافات شدید و لطامات متتابعه و اضطرابات هایل و بلیات متنوعه و اغتشاشات داخله که از بدو طلوع امر حضرت رحمان از افق ایران در مدت نود سال از بیگانه و آشنا بر حزب‌الله وارد گشته آیا بالمآل هیچ رخنه‌ای در این بنیان وطید و صرح مشید ایجاد شد و یا آن‌که اختلال و اعتلالی در اسس اساس شریعت‌الله احداث گشت؟ لا، فَو رَبِّ الْعِزَّة. اختلاف علّت انشقاق نگشت و افتراق و اغتشاش مورث انحلال و اضمحلال نگردید. بلی، هر چند طوریبون در سینای روح منصعق گشتند و عده‌ای از ارکان قویّه این بنیان منهدم گشتند و اغصان منشعبه از شجره لاشرقیه و لاغربیه اکثر به خاک مذلت افتادند و از اصل سدره منقطع و منفصل گشتند ولی بنیاد این بنیان متأثر و متزلزل نشده، دوحه الهیه قلع و قمع نگردید، سمّ نقیع سرچشمه آیین نازنین را آلوده نمود و ریخ عقیم نهال بی‌همال را از بیخ و بن برینداخت.»

«سیف شاهر فتوری در وحدت این جمع احداث نمود و زوبعه شدید، شمع وهاج را خاموش نکرد. هر منصفی شهادت دهد و هر بصیری اقرار و اعتراف نماید که هر چند در ادوار سابقه و اختلافات داخله و مشاجرات دینیه و منازعات و مخاصمات حزبیّه فی‌الغور علّت انشقاق ابدی گشت و افتراق دایمی شد و رخنه‌ای شدید در اسس اساس بنیان الهی احداث نمود و وحدت اصلیه را به کلی از میان برد و حزب‌الله را ویران و پریشان نمود ولی در این ظهور اعظم و قرن اقوم اتم، با وجود توالی بلایا و تعدّد و تنوع رزایا و وقوع اختلالات لاشبهه لها امرالله از طواری که بر ادیان سابقه وارد گشته محفوظ و مصون ماند. ملاحظه نمایید که پس از شهادت حضرت روح و صعودش به رفیق اعلیٰ تباین آرا در بین حواریین آن حضرت مورث اختلاف و منشأ و مبدأ انشقاقی عظیم در جمع پیروانش گردید و به تدریج این رخنه توسعه یافت و منازعات و مخاصمات تزیاید جُست و احزاب جدیدی به میان آمد و رؤسای کنایس شرقیه و غربیه علم عصیان بلند نمودند و حزب‌الله را فرقه فرقه نمودند و حیران و متشتت ساختند و الی یومنا هذا این انشقاق باقی و برقرار و هم‌چنین در صدر اسلام به مجزّد عروج روح مطهر حضرت خاتم‌النّبیین علیه اَطیب التّحیة و الثّناء در بین اصحاب آن حضرت اختلافی

شدید راجع به اسّ اساس عقاید و مبادی اصلیه و وصایت و خلافت حاصل و این اختلاف منجز به انشقاق گشت و احزاب و فرق و مذاهب عدیده تولید نمود. مرور ایام و حوادث روزگار اختلافات را دفع و رفع ننمود و از تجزی و انشقاق دایمی مانع نگشت.»

«اما در این امر بدیع که در جمیع شئون ممتاز از شرایع و ادیان سابقه است، با وجودی که نود سال بل ازید از بزوغ کوکب درخشانش در آسمان ایران گذشته و با وجود وقوع حوادث هایل و اختلافات عظیمه و نقض و نکث منتسبین به اصل شجره و عصیان جمعی از اقطاب و ارکان جامعه از برکت نصوص قاطعه و تهدیدات و انذارات شدید و وصایای محکمه متقنه متینه و تعیین و تشخیص مرجع منصوص که مبین کلمات الهیه است وحدت اصلیه حزب الله محفوظ و خصمای دین الله مخذول و مفقود و مقدّسات و نوامیس شریعت الله از لوث یاغین و طاغین مصون. اختلاف و انقلاب که از لوازم ذاتیه و شئون ضروریّه و علامات حتمیه مسلمّه نشو و ارتقای هیکل امر الله است؛ در این امر بدیع برعکس ادوار سابقه مورث انقسام و انشقاق نگردید بلکه علتّ تطهیر ذیل مقدّس و اسباب تقویت بنیه هیکل امر الهی و انفصال عناصر غیر صالحه از جامعه اهل بهاء گردید. هر چند اختلاف در امر حضرت خفی اللطاف در جمیع قرون و اعصار حتمی الوقوع است ولی عدم حدوث انشقاق در جامعه پیروان نیر آفاق از مزایای این امر منیر و خصایص این شرع جلیل است. اینّ الکریم الایم و زملائه؟ اینّ الازل و اتباعه؟ اینّ الناقض الاکبر و حزبه و اعوانه؟ اینّ مؤسّساتهم الباطله؟ اینّ دواترهم السافله؟ اینّ وعودهم الکاذبه؟ اینّ دسائسهم الواهیّه؟ اینّ سیطرتهم الفانیّه؟ قد خابت آمالهم و حبطت أعمالهم و ضربت علی فمهم ملائکه العذاب و الفتهم فی قعر التیران و بقت قصّتهم عبرةً للناظرین و ما بقی فی الملک إلا بوارق وجهه المتألّأ المنیر و آثار امره القاهر النافذ المهیمن القدير.» (مائده آسمانی، ج ۶، ص ۵۶ به بعد / توقیعات مبارکه، ۳۹ - ۱۹۲۷، ص ۲۸۹ به بعد)

در این مقام به دو نکته دیگر در بیان جمال مبارک خطاب به سلمان اشاره می شود:

اول: کلمه «لا» و «الا» جمال مبارک در لوحی می فرمایند:

«حمد، محبوبی راست که به کلمه (لا) جمیع مظاهر نفی را فانی فرمود و به کلمه مبارک (الا) مظاهر اثبات را به مقرّ باقی هدایت نمود. مشرکین لم یزل از منظر اکبر محروم بوده اند و از کوثر اطهر ممنوع.» (سفينه عرفان، دفتر دوم، ص ۱۱۴)

در بیان دیگر که در باره توحید وجودی و توحید شهودی است نفی کردن به «لا» و اثبات کردن به «الّا» را حاکی از توحید وجودی ذکر می‌کنند:

«دو مقام در توحید مشاهده می‌شود توحید وجودی و آن این است که کلّ را به «لا» نفی می‌کنند و حقّ را به «الّا» ثابت یعنی غیر حقّ را موجود نمی‌دانند به این معنی که کلّ نزد ظهور و ذکر او فنای محض بوده و خواهند بود. کلّ شیء هالکٌ إلا وجهه یعنی مع وجود او احدی قابل وجود نه و ذکر وجود بر او نمی‌شود چنانچه فرموده‌اند: کان الله و لم یکن معه شیء و الآن یكون بمثل ما قد کان مع آن که مشاهده می‌شود که اشیا موجود بوده و هستند. مقصود آن که در ساحت او هیچ شیئی وجود نداشته و ندارد و در توحید وجودی کلّ هالک و فانی و وجهه که حقّ است دایم و باقی ...» (اقتدارات، ص ۱۰۷)

در مقامی «الّا» را به نار و «لا» را به حجابات تشبیه فرموده‌اند:

«نار إلا تمام حجاب‌های محدوده لا را آتش زد و معدوم نمود و عَلم إنّ الله علی کلّ شیء قدیر بر جبل یفعل ما یشاء و یحکم ما یرید مرتفع شد.» (لثالی الحکمة، ج ۲، ص ۶)

در هفت وادی نیز اشاره گذرایی به این دو کلمه شده است:

«این طلب طالب را حاصل نشود مگر به نثار آن چه هست یعنی آن چه دیده و شنیده و فهمیده همه را به نفی (لا) منفی سازد تا به شهرستان جان که مدینه (الّا) است واصل شود.» (آثار قلم اعلیٰ، ج ۲، طبع ۱۵۹ بدیع، ص ۲۷۶)^(۶)

دوم - حرف نفی به اسم اثبات بر جوهر اثبات سبقت گرفته ...

احرف نفی لازال ادّعی اثبات نموده و به این اسم سعی کرده‌اند، حروف اثبات را مغلوب سازند و در انظار مردمان در زمره حروف نفی جلوه دهند. در بسیاری از آثار مبارکه اعمال این گونه نفوس سبب حزن حقّ شده و حتّی آن را سبب جلوگیری از هدایت نفوس انسانی ذکر فرموده‌اند؛ در لوحی نازل:

«این ایام وارد شد آنچه که سبب حزن اکبر گشت. از بعضی از ظالمین که خود را به حقّ نسبت می‌دهند ظاهر شد آنچه که فرایض صدق و امانت و عدل و انصاف مرتعد ...» (مجموعه اشراقات، ص ۱۱۴)

آن چه که در دور اسلام واقع شد در واقع تشبث یکی از حروف نفی به کلام حقّ و تفوّه به «حسبنا کتاب الله» بود که به تصریح حضرت عبدالبهاء سبب اصلی تمام اختلافات و خونریزی های دور اسلام شد. از جمله باعث شهادت حضرت علی و فرزندش و حتّی شهادت حضرت اعلیٰ و مصایب بی حدّ و شمار جمال اقدس ابهی گردید.^(۷) می فرمایند:

«اگر خلیفه ثانی اطاعت به راسخ در علم و مبین کتاب حضرت امیر می نمود و حسبنا کتاب الله بر زبان نمی راند، ابداً این فتن و فساد رخ نمی نمود.» (منتخباتی از مکاتیب، ج ۴، ص ۲۶۶)

مضافاً در الواح وصایا تصریح می فرمایند:

«البته هر مغرور اراده فساد و تفریق نماید، صراحتاً نمی گوید که غرض دارم لابد به وسایلی چند و بهانه چون زر مغشوش تشبث نماید.» (ایام تسعه، ص ۴۶۷)

تلاش حروف نفی که تظاهر به اثبات نمایند ممکن است از موارد بسیار ساده شروع شود. در کتاب خاطرات نُه ساله (ص ۳۷۳) کلامی از بیانات حضرت عبدالبهاء نقل می شود که می تواند گویای این نکته باشد:

«هر وقت دیدید کسی به قدر سر سوزنی از جاده مستقیم امرالله انحراف جست و به عنوان عبادت یا ریاضت یا به هر عنوان دیگر عقیده شخصی خود را بر نفسی دیگر القا نمود بدانید که مقصودش القای شبهه و منحرف ساختن از شاهراه الهی است که جمعی بر او بگروند و حزبی به هوای خود تشکیل دهند. انحراف از جاده مستقیم هر قدر در ابتدا ضعیف و غیر قابل ذکر باشد همین که مدتی گذشت فرسنگ ها از راه هدایت دور می افتد و از ابتدا باید از آن انحراف ممانعت نمود. البته هر کسی بخواهد مرده و اصحاب فراهم کند و تفرقه در بین احباب اندازد در ابتدا به یکی از آیات الهی متمسک می شود و خود را دلسوز امر معرفی می کند و اظهار خلوص و جان فشانی می نماید تا دل های ساده را براباید؛ مثلاً نه این است که تکبیر اسم اعظم را نود و پنج مرتبه می خوانیم؟ اگر کسی بگوید، چه ضرر دارد نود و شش مرتبه یعنی یک [بار] بیشتر تکرار کنیم یا آن که دو مرتبه نود و پنج بخوانیم، بدانید که مقصودش رخنه در امرالله است.»

این گونه نفوس را باید از آثار و اعمالشان شناخت؛ جمال مبارک می فرمایند:

«فوالله یشهدُ بکفره وجهه و علی نفاقه بیانه و علی إعراضه هیکله إن أنتم من الشاعرين و هو یدعی فی نفس جوهر الإنقطاع كما ادعی الشیطان و قال خلصتُ

وجهی لله رب العالمین و لذا ماسجدتُ لآدم من قبل و لن أسجدَ لأنّی لو أسجدُ
 لغير الله لأكون إذا لمن المشركین. قل یا ملعون، إنک لو آمنْتَ بالله لِمَ کَفَرْتَ بعزّه و
 بهائنه و نوره و ضیائنه و سلطنته و کبریائنه و قدرته و اقتداره و کنتَ من المُعرضین
 عن الله ...» (مجموعه الواح، ص ۳۵۸)

ورود در ظلّ شجره اثبات

در حین ظهور جمیع ناس در صُقع واحدند و هر کس به گفتن کلمه «بلی» موفق گردید در
 زمره حروف اثبات و مقبول درگاه است و هر نفسی که توفیق نیافت، عندالله محروم
 گشت. جمال مبین می‌فرماید:

«... کُلّ در صُقع واحد مشاهده می‌شوند. هر یک بعد از ارتفاع ندای مالک اسما از
 یمین بقعه نورا به کلمه بلی فایز شد، مقبول و محمود و دون آن مردود ... اگر نفسی
 الیوم به جمیع علوم ارض احاطه نماید و در کلمه بلی توقّف کند، لدی‌الحقّ
 مذکور نه و از اجهل ناس محسوب، چه مقصود از علوم، عرفان حقّ بوده. هر نفسی
 از این طراز امانع اقدس ممنوع ماند از میتین در الواح مسطور.» (اقتدارات، ص
 ۱۱۱)^(۸)

آن چه که مسلم است فضل حقّ ایجاب می‌کند که در زمان ظهور نسیم رحمت الهی بر
 کُلّ خلائق مرور نماید و برای همه امکان مساوی برای قبول یا ردّ پیام حقّ فراهم آورد. در
 این میان برای آن که مدّعی صادق از مدّعی کاذب تمیز داده شود، ملائکه نازعات که
 همان امتحانات الهیه‌اند قدم به میدان می‌گذارند. جمال مبین در این مورد می‌فرماید:

«در ایام الله کُلّ ماسواه در صُقع واحد قائم و نسایم رحمان از رضوان فضل و احسان
 بر اهل اکوان علی‌حدّ سواء مرور می‌فرماید. هر نفسی که از این نسیم خوش
 روحانی عرف قمیص رحمانی یافت به حیات ابدی فایز و مادون بما اکتسبت
 آیدیهیم به ناراجع و امتحانات و افتتانات ملائک ممیزات حقّند که به تفریق و
 تجمیع مشغولند. این است معنی مانزل من قبل، «و النّازعات غرقا»^(۹) مقصود
 همان ملائکه ممیزاتند که به نزع و انتزاع اثواب و ارواح مأمورند تا تمیز و تفصیل
 دهند.» (مائده آسمانی، ج ۸، ص ۲۵ / به صفحه ۱۰ - ۹ همین مرجع نیز مراجعه
 شود.)

جمال رحمان در سورة الأحران به همین نکته اشاره دارند و اقبال و اعراض را به عبور از صراط تعبیر می‌فرمایند:

«ثُمَّ اعْلَمَ بَأَنَّ حِينَ الظُّهُورِ كُلِّ الأَسْمَاءِ فِي ضُفْعٍ وَاحِدٍ. مَنْ صَعِدَ إِلَى اللَّهِ، يَصْدُقُ عَلَيْهِ كُلُّ الأَسْمَاءِ مِنْ اسْمَانِنَا الْحُسْنَى وَمَنْ وَقَّفَ عَلَى الصُّرَاطِ لَنْ يُذَكَّرَ عِنْدَ اللَّهِ اِبْدَاءً.» (آثار قلم اعلیٰ، ج ۴، ص ۲۳۰)

این نکته در لوح وفا نیز ذکر شده است:

«ثُمَّ اعْلَمَ بَأَنَّ يَوْمَ الظُّهُورِ يَعُودُ كُلُّ الأَشْيَاءِ عَمَّا سَوَى اللَّهِ وَكُلُّهَا فِي ضُفْعٍ وَاحِدٍ وَلَوْ كَانَ مِنْ أَعْلَاهَا أَوْ أَدْنَاهَا وَهَذَا لَعَوْدٌ لَنْ يَعْرِفَهُ أَحَدٌ إِلَّا بَعْدَ أَمْرِ اللَّهِ وَانَّهُ لَهُوَ الأَمْرُ فِيمَا يَرِيدُ وَبَعْدَ إلقاءِ كَلِمَةِ اللَّهِ عَلَى المُمكِنَاتِ مَنْ سَمِعَ وَأَجَابَ أَنَّهُ مِنْ أَعْلَى الخَلْقِ وَلَوْ يَكُونُ مِنَ الَّذِينَ يَحْمِلُونَ الرِّمَادَ وَمَنْ أَعْرَضَ هُوَ مِنْ أَدْنَى العِبَادِ وَلَوْ يَكُونُ عِنْدَ النَّاسِ وَلِيًّا وَيَكُونُ عِنْدَهُ كَتَبَ السَّمَوَاتِ وَالأَرْضِينَ.» (آثار قلم اعلیٰ، ج ۴، ص ۳۵۴)

در واقع در یوم ظهور نسبت‌های ظاهره به کلی سلب می‌شود و هر نفسی که به تصدیق کلام حق فایز شد او به نسبت الله فایز می‌گردد:

«در اول یوم ظهور دیباج کتاب وجود به کلمه مبارکه (الانساب بینکم) ^(۱) مزین. در آن یوم جمیع خلق در ضُفْع واحد مشاهده شوند و بعد به کلمه علیا نطق می‌فرماید، هر نفسی به تصدیق فایز شد او از اهل فردوس اعلیٰ مذکور. امروز، نسبة الله مقبول و محبوب است. هر نفسی کسب شرافت از این مقام اعلیٰ و رتبه علیا نمود، او فایز است به آنچه در کتاب الهی از برای اولیا مقدر شده. این نسبت، سلطان نَسَب و این مقام، مالک مقامات است.»

در واقع جوهر ایمان در هر فردی به ودیعه گذاشته شده اما باید خود بکوشد و آن را ظاهر سازد و نباید نسبت‌های ظاهره سبب شود که از نسبت الله محروم ماند:

«در هر فرقه‌ای از فریق مختلفه و هر طایفه‌ای از طوایف و هر حزبی از احزاب عالم، جوهر بوده و هست و آن جوهر به تدبیر مدبّر حقیقی و ایادی اقتدار اخذ شده و می‌شود. طوبی از برای نفسی که نسبت ظاهره و اسباب فانیّه او را از نسبت الله منع نمود. هر نفسی الیوم به عرفان الله که مقصود از آفرینش بوده فایز شد او از حزب الله در کتاب مذکور و به حق منسوب.» (بیک راستان، ص ۲۱۹)

موانع ورود در ظلّ شجره اثبات

آنچه که مانع از ورود در ظلّ شجره اثبات شود، به تصریح جمال مبارک نفس انسان به معنی نفس اماره است. (اقتدارات، ص ۲۱۸) شاید بتوان گفت که آیات نازل در بدایت کتاب ایقان هدایتی برای ورود در زمره حروف اثبات است اما شرایط وصول به مقصود با تفصیل بیشتر در صفحات ۱۴۸ الی ۱۵۰ این سفر قویم مندرج است که به شرایط شخص مجاهد شهرت دارد.

به تصریح جمال قدم:

«هر نفسی از کلّ آن چه مابین عباد مشهود مذکور است منقطع نشود و جمیع را چون کفّ طین مشاهده ننماید ابداً قادر نه که به این هوا طیران نماید و یا به مقرّ سلطان عزّ تقدیس در آید؛ چه که «لازال مؤمن اقلّ از کبریت احمر بوده و خواهد بود.» (مانده آسمانی، ج ۷، ص ۲۳)

باقی ماندن در ظلّ شجره اثبات

بعد از ورود در ظلّ شجره اثبات حفظ این مقام فی نفسه مشروط به شرایطی است که عامل به آن محفوظ و محروس ماند، و الا به آنی در خیل حروف نفی وارد شود. بیان حقّ که: «و یكون باقیاً فی هذا المقام مادام الذی یكون فی ظلّ مولاہ فاذا خرج یسلب عنه کلّ ما أوتی به و یرجع الی التراب بحسرة عظیم.» (آثار قلم اعلیٰ، ج ۴، ص ۲۳۰) گویای خطر سقوط در هاویه نفی است.

انسان تا در قید حیات است، باید روش و سلوکش در جهت رضای الهی باشد و چنانچه از صراط مستقیم حقّ خارج شود آن چه که به او اعطا شده تماماً اخذ خواهد شد:

«أنا لو نأخذُ کفّاً من الطین و ننفخُ فیهِ روحَ الحیوان و نجعلهُ مظهر کلّ الأسماء لَنَقْدِرُ و ما کان ذلک علی الله عزیزاً و یكون باقیاً فی هذا المقام مادام الذی یكون فی ظلّ مولاہ فاذا خرج یسلبُ عنه کلّ ما أوتی به و یرجع الی التراب بحسرة عظیماً.» (آثار قلم اعلیٰ، ج ۴، ص ۲۳۰)

به این نکته باید اشارتی داشت که اگر چه «لم یزل حقّ به ظاهر بین ناس حکم فرموده و جمیع نبیین و مرسلین مأمور بوده که مابین بریه به ظاهر حکم نمایند و جزاین جایز نه.» (مجموعه الواح، ص ۳۲) و هر نفسی که مدّعی ایمان شده و به جمیع اسما و صفات

الهی معترف گشته کلّ اوصاف مؤمن در حقّ او جاری است اما چنین نفسی هر گاه دچار لغزش شود به شهادت نفس حقّ از ابتدا هم ایمان او واقعیت نداشته است زیرا اگر ایمان او حقیقت داشت، ابدأً از مقام مزبور هبوط نمی‌نمود و به حروف نفی ملحق نمی‌شد.

جمال مبارک در مورد حروف نفی می‌فرمایند که آنها از اثمار سدره الهیه نچشیده‌اند. این‌گونه نفوس به تصریح حضرت عبدالبهاء اگر عمل خیری هم در زمان ایمان و ایقان از آنها ظاهر شده «عَرَضُ بُوْدِه، اساسی نداشته.» (مکاتیب عبدالبهاء، ج ۳، ص ۲۰۶) اما کسانی که چشیده‌اند، هیچ چیزی آنها را منع نمی‌کند و تغییری در آنها به هم نمی‌رسد. آنها داخل جنّت ابھی شده‌اند و کسی که داخل شود ابدأً از آن خارج نشود. اما «مَنْ خَرَجَ فاعرف بأنّه مادخلٌ أوّل مرّة.» (یادنامه مصباح منیر، ص ۲۳۷)

جمال مبین بنفسه المقدّس، شهادت می‌دهد که:

«نفوسی که از این کأس آشامیده‌اند و به این مقام اعلیٰ و رفرف اسنی فایز گشته‌اند کلمات ناس در ایشان تأثیر ننماید و اشارات نفسانیه آن نفوس را از شاطی بحر احدیه منع نکند و این که بعضی از افتتانات و امتحانات لغزیده و می‌لغزند، آن نفوس فی الحقیقه به این مقام فایز نشده‌اند؛ مثلاً اگر شخصی ندای ورقا را فی الحقیقه استماع نماید البتّه به نعیق حیوانات از او ممنوع نشود.» (اقتدارات، ص ۱۶۰-۱۵۹)^(۱)

در این جا دو حالت در تقابل با هم قرار دارند در حالت ایمان و اثبات مظهر نورند و از اعلیٰ علیین محسوب و بعد از اعراض نار سجین هستند. (مائده آسمانی، ج ۷، ص ۲۲) حضرت عبدالبهاء می‌فرمایند که در اثر هبوب اریاح امتحان و افتتان و در نتیجه اعمال و اخلاق، نور به ظلمت مبدّل شده است که ناظر به بیان: «یبدّل الله الثور بالظلمة و یبدّل الظلمة بالنور.» (جواهر الاسرار، آثار قلم اعلیٰ، ج ۲، ص ۲۶۳) یا آیه قرآنی «یبدّل السیئات بالحسنات و یبدّل الحسنات بالسیئات.» (فرقان ۲۵: ۷۰) است (مکاتیب عبدالبهاء، ج ۳، ص ۲۰۵)

جمال مبارک در لوح سلمان (مجموعه الواح، ص ۱۳۳) این دو حالت را توصیف می‌فرمایند. حضرت ربّ اعلیٰ شرط حفظ این مقام را ایمان به من ینظره الله تعیین کرده‌اند: «شجره اثبات به اعراض از او شجره نفی می‌شود.» (اشراقات، ص ۲۶)

شرطی را که حضرت بهاء الله برای حفظ این مقام تعیین و تشریح می فرمایند آن است که:

«نظر را از تحدیدات ملکیه و شئونات آفاقیه و ظهورات اسماییه برداشته و به اصل ظهور ناظر باشید»^(۱۳) که مبدا در حین ظهور از اصل شجره محتجب مانید و جمیع اعمال و افعال شما عاطل و باطل شود و از اثبات به نفی راجع شوید و شاعر به آن نباشید.» (مجموعه الواح، ص ۳۱۴)

در این جا ذکر نکته ای لازم می آید و آن این که اهل بهاء معتقد نیستند که دو نیروی خیر و شر مانند یزدان و اهریمن در تقابل یکدیگر قرار دارند بلکه نفس استفاده از کلمات «اثبات» و «نفی» حاکی از آن است که خیر امری وجودی و نفی امری عدمی است؛ دکتر داودی گوید:

«آن جا که فرموده اند شر وجود ندارد یا شر امر عدمی است به این معنی است که شر را به نقص تعبیر فرموده اند. شر نقص است و نقص هم امر عدمی است. نقص یعنی چیزی که وجود ندارد. هر شری که هست نتیجه نقص است؛ نقص هم یعنی عدم امری که کمال محسوب می شود ... بنابراین شر وقتی به معنی نقص بود به معنی نبودن است؛ به معنی نبودن چیزی است که باید باشد. پس شر امر عدمی است یعنی نتیجه نقصی است که لازمه خلقت است؛ نقصی که با خلق همراه است چون خالق در حد کمال است؛ نقصی در او نمی تواند باشد. نقص در خلق است و چون شر هم به معنی نقص است بنابراین آن چه شر است ناشی از ما است که ناقصیم و هر چه خیر است؛ ناشی از خدا است که در حد کمال است و به همین دلیل که شر به معنی نقص است و نقص هم به معنی نبودن است؛ شر امر عدمی است یعنی چیزی است که وجود ندارد.» (الوهیت و مظهریت، ص ۵۲)

نهی از جدال با مظاهر نفی

اگرچه اجتناب از مظاهر نفی لازم که مبدا اریاح مسموم در انسان تأثیر نماید اما جدال با آنها حتی قضاوت در باره آنها ممنوع است:

«حضرت آدم و سایرین در جنت بودند به مجرد آن که در جنت عدن در میان حضرت آدم و شیطان نزاعی حاصل گشت جمیع از جنت خارج شدند تا آن که نوع انسان عبرت گیرد و آگاه شود که نزاع و جدال سبب حرمان است حتی با شیطان. لهذا در این عصر نورانی به موجب تعالیم الهی حتی با شیطان نزاع و جدال جایز نه.» (مکاتیب عبدالبهاء، ج ۴، ص ۱۵۰)^(۱۳)

در بیان دیگر با صراحت بیشتر به این نکته می‌پردازند:

«بدانید که در ایام ظهور مظاهر قبل حتی در بیان دو شجره طیبه و خبیثه نفی و اثبات مذکور اما حضرت بهاء الله این‌ها را برداشت و فرمود: ای اهل عالم، همه بار یک دارید و برگ یک شاخسار. لیس الفضل لحبکم أنفسکم بل لحبّ أبناء جنسکم. لیس الفخر لمن یحبّ الوطن بل لمن یحبّ العالم.» (بدایع الآثار، ج ۲، ص ۱۷۵)

اصطلاحات مشابه

در آثار مبارکه این دور و ادوار سابق می‌توان اصطلاحاتی یافت که به همین معنای حروف نفی و اثبات است. حضرت عبدالبهاء در بیانی چند اصطلاح را در مورد حروف نفی با هم به کار می‌برند: «مظاهر سجّینیّه و مطالع نمرودیّه و مشارق فرعونیه و منابع طاغوتیه و مغارب جبّتیّه.» (مکاتیب عبدالبهاء، ج ۳، ص ۴۱۳) به چند مورد از سایر اصطلاحات اشاره می‌شود:

۱. مظاهر قدسیّه و مظاهر شیطانیه

یکی از اصطلاحاتی که در آثار مبارکه برای اهل اثبات و اهل نفی به کار می‌رود مظاهر قدسیّه و مظاهر شیطانیه است. نفوسی که تقوی الله پیشه می‌کنند و طریق تقدیس و تنزیه می‌پیمایند عامل به احکام الهی‌اند، اغراض نفسانی را از وجود خویش طرد می‌کنند، در زمره مظاهر قدسیّه محسوبند و آنها که در کار مکر و فریبند در زمره گروه مقابل محسوبند. حضرت بهاء الله می‌فرماید:

«در این ایام مظاهر قدسیّه الهیه به کمال تقدیس و تنزیه ظاهرند و همان قسم مظاهر شیطانیه در نهایت مکر و خدعه مشهود و مشغول و مابین ناس به صورت انسان ظاهر.» (مائدة آسمانی، ج ۴، ص ۱۳۸ / ریحی مختوم، ج ۲، ص ۶۸۸)

در این جا به شیطان که مظهر حرف نفی است اشاره شده است لازم به نظر می‌رسد به معنای آن اشارتی بشود. در قرآن کریم شیطان به مُعرضین و منافقین و گمراهان اطلاق گردیده است. در سوره بقره آیات ۹ به بعد در مورد کسانی که به خدعه به مؤمنین نزدیک می‌شوند و اظهار ایمان می‌کنند چنین ذکر شده که در قلوبشان مرضی است و چون قصد فریب دارند، خداوند مرضشان را تزاید می‌بخشد و تصریح می‌کند که این‌ها خود سفیهند

و نمی‌دانند زمانی که با مؤمنین ملاقات می‌کنند می‌گویند ایمان آوردیم و زمانی که نزد شیاطین خود «که محرک و مضل آنهایند» باز می‌گردند، می‌گویند: با شما مییم و رفته بودیم مؤمنین را استهزا کنیم اما خداوند آنها را استهزا می‌کند و آنها را در عصیانشان وا می‌گذارد که حیران و کور بمانند.

اما در امر مبارک تصریح شده که «شیطان به هر صورتی ظاهر شده و به القای شبهه مشغول ...» (مائده آسمانی، ج ۴، ص ۱۴۰) در بیان انواع شیاطین با توجه به توضیحات موجود، چنین مستفاد می‌گردد که قسمی از آنها «در همان بلد فی الحین به نفس شیطانی در قمیص انسانی ظاهر می‌گردند و قسمی دیگر از مبدأ جحیم سفلی» بر هیکل قاصدین وارد می‌شوند و قسمی هم به ظلمت صرف بر هیکل لوح مبعوث می‌شوند.^(۱۴) (همان) در این میان آن چه که در مورد همه یکسان است، هدف آنها است که «شاید به شأنی از شئون و قسمی از اقسام ناس را از مبدأ امر محتجب نمایند.» (همان) حضرت عبدالبهاء نیز به نقل از جمال مبارک می‌فرماید:

«شیاطین به لباس‌های مختلفه ظاهر می‌شوند و به هر نفسی به طریق او برآیند تا آن‌که او را به مثل خود مشاهده نموده بعد او را به خود واگذارند.» (مکاتیب عبدالبهاء، ج ۳، ص ۴۱۳)

تصریح جمال مبارک آن است که هر نفسی که سعی نماید حب آن حضرت را از دل مردمان بزداید همان شیطان است که به صورت انسان ظاهر شده است. (مائده آسمانی، ج ۴، ص ۱۳۹). همین معنی را به صورت دیگر در سورة الحج شیراز می‌توان مشاهده کرد که اگر کسی را دیدی که به بغض جمال قدم تو را فرا می‌خواند بدان که شیطان است که در هیکل انسانی ظاهر شده است. (آثار قلم اعلیٰ، ج ۴، ص ۸۳)

در این مورد که این‌گونه حروف نفی در کجا ممکن است حضور داشته باشند جمال قدم تصریح دارند که در ارض منتشرند و در هر سبیل و هر طریقی کمین کرده‌اند. (رحیق مختوم، ج ۲، ص ۶۸۹) و تنها با پناه بردن به حق می‌توان از شر آنها در امان بود. (آثار قلم اعلیٰ، ج ۴، ص ۸۳)

این موضوع به نحو دیگری نیز بیان شده و آن پرتاب «کلمات شیطانیه» به سوی اهل اثبات است. در این جا حضرت اعلی اهل اثبات را با عنوان «اهل معرفت آل الله» معرّفی کرده اند:

«اشدّ عذاب و اعظم از برای اشخاصی است که رمی می کنند به سوی اهل معرفت آل الله به کلمات شیطانیه بل در این عالم هر گاه مشاهده حکم خداوند را نمایید در حین جحد و ردّ به آتش عدل می سوزند.» (امر و خلق، ج ۳، ص ۶۳)

معنای دیگر شیطان کسی است که ظاهر و باطنش یکی نیست:

«هر نفسی الیوم مدعی امری شود و یا ادعای باطن نماید او شیطان فئه حقه بوده چنانچه بعضی نفوس در ظاهر به کلمه ای ناطقند و در باطن به کلمه اُخری مخالف کلمه ظاهر. چنین نفوسی منافق و کذاب بوده و خواهند بود.» (امر و خلق، ج ۳، ص ۴۴۹)

در این مقام شاید بی مورد نباشد که به بیان جمال مبارک اشاره شود که در مقامی فرد غیرمؤمن را به فرد مؤمن بلاعمل ترجیح داده و حرکات او را ناشی از وسوسه شیطان دانسته اند. (امر و خلق، ج ۳، ص ۹۲ - ۳۹۱)

هیكل مبارک به شیطان آن چنان که در کتب سالفه شهرت داشته و در واقع اعلی نمونه حرف نفی است اشارتی لطیف دارند:

«در شیطان تفکر نما که معلّم ملکوت بوده. در ملاً اعلی و در مداین اسما به اسمای حُسنی معروف و بعد به اعراض از اعلی رفیق اعلی به ادنی ارض سفلی مقرر گرفته.» (مأده آسمانی، ج ۷، ص ۱۹)

۲. صبغ الله و صبغ هوی

اصطلاح صبغ یا لون نیز در این معنی به کار رفته است. در قرآن کریم آمده است «صبغة الله و من احسن من الله صبغةً و نحن له عابدون.» (بقره: ۳۳)

جمال مبارک در توضیح این آیه می فرماید:

«مقصود از این صبغ، صبغ فلزات نبوده و نیست، بلکه تزئین قلوب صافیّه است به صبغة الله و آن تقدیس و تنزیه نفوس است، از الوان مختلف دنیا.» (لئالی الحکمة، ج ۳، ص ۳۴۴)^(۱۵)

در بارهٔ صبغ و لون جمال مبارک توضیحی به تفصیل در لوح مبارک خطاب به سلمان داده‌اند. در یک کلام می‌فرمایند:

«خوشا به حال نفوسی که اسیر رنگ دنیا و ما خُلق فیها نشده‌اند و به صبغ الله فایز گشته‌اند یعنی به رنگ حق در این ظهور بدیع در آمده‌اند و آن تقدیس از جمیع رنگ‌های مختلفهٔ دنیا است و جز منقطعین بر این رنگ عارف نه.»
(مجموعه الواح، ص ۱۴۸)

از طرفی حضرت بهاء الله این ظهور را «یوم الصَّبغ» می‌نامند و صبغ الله را تعریف می‌فرمایند:

«أَنْ يَأْتِيَ قَلَمَ الْوَحْيِ ذَكَرَ الصَّبَاغِ قَلَّ قَدْ أَتَى يَوْمَ الصَّبْغِ طَوْبِي لِمَنْ تَصَبَّغَ بِصَبْغِ اللَّهِ؛
أَنَّهُ انْقِطَاعُهُ عَمَّا سِوَاهُ.» (لوح الاحباب، کتاب مبین، خَطَّ زَيْنِ الْمُقَرَّبِينَ، ص ۱۰۶)

عالم بالا عالم بی‌رنگی است و عالم مادی، عالم رنگ؛ مولوی گوید:

چون که بی‌رنگی اسیر رنگ شد	موسیقی با موسیقی در جنگ شد
چون به بی‌رنگی رسی کان داشتی	موسی و فرعون دارند آشتی
گرتورا آید بر این نکته سؤال	رنگ کی خالی بود از قیل و قال ^(۱۶)

در حقیقت کلمهٔ واحد از لسان مظهر احدیه ظاهر می‌شود اما در هر فردی به صورتی ظاهر می‌شود. در یکی اقبال است و در دیگری اعراض. در یکی حب است، در دیگری بغض و هر دورا رنگ اخذ می‌نماید؛ به بیان حق:

«بعد از اشراق شمس کلمه، مقبل به لون الله مزین شده و معرض به لون نفس و هوی و اشراق همین کلمه الهیه در نفس مقبل به لون اقبال ظاهر شده و در نفس معرض به لون اعراض.» (مجموعه الواح، ص ۱۵۰)

در مقابل صبغ الله یا صبغ الرحمن، صبغ هوی یا صبغ شیطان قرار می‌گیرد:

«این به صبغ الله ظاهر شده و آن به صبغ هوی و صبغ مؤمن مقبل مجاهد، صبغ رحمان بوده و صبغ معرض منافق صبغ شیطان.» (همان، ص ۱۵۱)

در بارهٔ تأثیر این دورنگ می‌فرمایند:

«آن رنگ سبب و علت تطهیر نفوس است از رنگ ماسوی الله و این علت آرایش نفوس است به رنگ‌های مختلفهٔ نفس و هوی. آن حیات باقیه عنایت فرماید و

این موت دایمه. آن منقطعین را به کوثر بقا هدایت فرماید و این محتجبین را زقوم فنا چشانند؛ از آن رایحه رحمان در مرور و از این روایح شیطان.» (همان مأخذ)

آن چه که تحت عنوان «بی‌رنگی» یا در اصطلاح امری «تقدیس از همه رنگ‌ها» (کلمات مکنونه فارسی) بیان می‌گردد به تعبیر استاد بدیع الزمان فروزان فر عبارت از: «فطرت و آفرینش نخستین عالم خدایی عالم وحدت و حقیقت مطلق» است. او در توضیح بیشتر می‌گوید:

«حقیقت انسانی بی‌رنگ است و قدر مشترک میان افراد بشر معنی و اصل انسانیت است. پس همان بهتر که بدان حقیقت باز گردیم.» (منقول در مأخذ اشعار، ج ۳، ص ۱۱۱)

در امر مبارک نحوه تقدیس از کلیه رنگ‌ها را انقطاع ذکر کرده‌اند که سبب می‌شود افراد انسانی «به رنگ من در آیند». (کلمات مکنونه فارسی)

فروزان فر توضیح زیبایی می‌دهد که در واقع با بیان حق تطابق دارد:

«ذات حق و عالم خدایی هیچ رنگی نمی‌پذیرد. صفت سبحان و قدوس و سبوح مقتضی آن است که او را جل شأنه از هر چه صفت حدوث دارد منزّه شماریم ... سالک چون از عالم خلق برتر رود و از رنگ حدوث برهد و در حق فانی شود، صفات او به صفات حق بدل می‌گردد و در آن هنگام از دوگانگی و خلاف جدا می‌افتد و به چشم خدایی در خلق می‌نگرد. همه کیش‌ها و آیین‌ها را به رنگ وحدت می‌بیند و هم‌چنان که حق از عداوت شخصی منزّه است، او نیز از این‌گونه دشمنی که مبدأ ستیزه‌گری است مبرا می‌شود.» (همان، ص ۱۱۱)

تأکید هیکل اطهر آن است که «جمیع عباد را رنگ‌های مختلفه دنیا از شاطیئ قدس ابهی، منع نموده» و لذا توصیه می‌فرمایند که «به عباد بگو که در شاطیئ بحر قدم وارد شوید تا از جمیع رنگ‌ها مقدس گردید و به مقر اقدس اطهر و منظر اکبر وارد شوید.» (مجموعه الواح، ص ۱۴۹)

۳. قمیص نفی و خلع اثبات

این اصطلاح فقط در ایقان مبارک (ص ۶) مشاهده شد. در مورد حروفات نفی زمان حضرت نوح می‌فرمایند:

«حال قدری تأمل باید که سبب چه بود که در این مدّت عباد به این قسم اعتراض نمودند و احتراز جستند و از قمیص نفی به خلع اثبات مفتخر و فایز نشدند.»

۴. شجره طیبه و شجره خبیثه

شاید بتوان گفت که این اصطلاح را ابتدا حضرت مسیح بیان فرمودند. طلعت مسیحایی زمانی که حواریون را از حروف نفی بر حذر می‌داشتند به «انبیای کذبه» اشاره کردند. نکته‌ای که حضرت مسیح بدان تأکید دارند ظاهر این حروف نفی است که در لباس حق و حقیقت جلوه می‌کنند ظاهر فریبنده دارند و باطن ناپاک و سعی در اغفال نفوس دارند. حضرت مسیح آنها را به درخت تشبیه می‌فرمایند که باید از ثمرش آن را شناخت و در اصطلاح «درخت نیکو» و «درخت بد» را مطرح می‌فرمایند. (انجیل متی، باب ۷، آیات ۱۵ به بعد)

این اصطلاح در قرآن به همین‌گونه مطرح و تصریح شده که بر سبیل مثال ذکر می‌شود تا مردمان متذکر گردند. (ابراهیم ۱۴: ۲۴ الی ۲۶) در قرآن کلمه طیبه را به درخت نیکو و پاک تشبیه نموده که اصلش ثابت و شاخه‌اش در آسمان است و در هر آن به اذن پروردگار میوه می‌دهد اما کلمه ناپاک مانند درخت بد و ناپاک است که ریشه ندارد و لهذا فاقد قرار و ثبات است. بعد از ذکر این مثال به عنایت خداوند در حق حروف اثبات با کلام: «یثبت الله الذین آمنوا بالقول الثابت فی الحیوة الدنیا و فی الآخرة» اشاره دارد و به گمراهی حروف نفی با کلام «یضل الله الظالمین» شهادت می‌دهد.

در امر مبارک در موارد عدیده از این اصطلاح استفاده شده است. حضرت عبدالبهاء دو اصطلاح فوق را عیناً با استناد به قرآن کریم در مقایسه کلام حق با کلام یحیی به کار می‌برند. (منتخباتی از مکاتیب حضرت عبدالبهاء، ج ۶، ص ۱۶۵)

زمانی که معترضین به امر مبارک فعالیت داشتند، طلعت میثاق دیگر بار همین تشبیه را به کار بردند و شجره طیبه را برای حروف اثبات و شجره خبیثه را برای احرف نفی تصریح فرمودند. (همان، ص ۱۶۶)

جدا از مخالفین و معترضین، افرادی که در امتحانات دچار لغزش می‌شوند نیز به شجره خبیثه که ریشه ندارد تشبیه شده‌اند. (همان، ص ۴۴۴)

۵. مظاهر هدایت و مظاهر ظلمت و ضلالت

حضرات مظاهر ظهور به نص صریح از عصمت کبری برخوردار و مظاهر هدایتند. حضرت عبدالبهاء در تقابل این مظاهر دوگانه می‌فرماید:

«این نفوس مبارکه انوارند، نور با ظلمت جمع نشود. حیاتند، حیات با ممات مجتمع نگردد. هدایتند، هدایت با ضلالت جمع نشود. حقیقت اطاعتند، اطاعت با عصیان مجتمع نگردد.» (مفاوضات، فصل مد)

حال اگر گفته شود چرا حضرت مسیح صفت نیکوکاری را از خود سلب فرمودند^(۱۷) یا در قرآن کریم صحبت از عفو گناهان آن حضرت به میان آورده^(۱۸) که این هر دو از صفات مظاهر ظلمت و ضلالت است، حضرت عبدالبهاء در تبیین مورد اول می‌فرماید:

«مقصد این نیست که حضرت معاذالله گنه‌کار بوده‌اند بلکه مراد، تعلیم خضوع و خشوع و خجالت و شرمساری به آن شخص مخاطب بود.»

و در باره مورد دوم نیز تبیین می‌فرماید:

«این خطاب هر چند به ظاهر به حضرت محمد بود ولیکن فی الحقیقه این خطاب به عموم ملت و محض حکمت بالغه الهیه است ... تا قلوب مضطرب نگردد و مشوش و منزجر نشود.» (مفاوضات، فصل مد)^(۱۹)

در شرح مثنوی شریف نیز اشارتی به این اصطلاح مشاهده می‌شود. در بحث از رنگ و بی‌رنگی گوید:

«چون ذات مطلق که بی‌رنگ است به رنگ صفات جمال و جلال و هدایت و ضلالت مقید شد مظاهر هدایت و ضلالت با یکدیگر تضاد و تخالف پیدا کردند. بدین گونه که یکی در جاذبه بندگی و اطاعت قدم نهاد و دیگری در راه نافرمانی و سرکشی افتاد.» (جلد سوم مآخذ اشعار، ص ۱۱۴ به نقل از شرح مثنوی شریف، ج

(۳)

۶. ملایکه و دیوان

اگر چه در عرف عوام الناس در مورد ملایکه و دیوان اوهام و خرافات فراوان وجود دارد اما فی الحقیقه ملایکه عبارت از نفوسی هستند که دارای صفات ملکی‌اند و دیوان کسانی

هستند که به صفات بهیمی متّصف می‌شوند. حضرت عبدالبهاء در تعریف ملائکه می‌فرماید:

«نفوسی که از عالم بشریت منسلخ شدند و به صفات ملکوتیه متّصف گشته‌اند آن نفوس از ملائکة و ملائکة مقربین محسوبند و به سمت ملکیت موسوم. آن مظاهر اگر چه به ظاهر در هیکل بشری مبعوثند ولی فی الحقیقه هویت مقدّسند و کینونت منزّه.» (یادنامه مصباح منیر، ص ۱۵۳)

از ملائکه به حاملان عرش رحمان نیز یاد شده است. طلعت میثاق در تبیین «ملائکه» می‌فرماید:

«مما سئلت ... مِنَ الْمَلَائِكَةِ وَالْمَرَادُ بِهَذَا الْإِسْمِ فِي الْآيَاتِ الْإِلَهِيَّةِ؛ فاعلم بأن له معانٍ شتى و في مقام الخلق يُطَلَّقُ عَلَى الَّذِينَ قَدَسَتْ أَدْيَالُهُمْ عَنِ الشَّهَوَاتِ وَ يَتَّبِعُونَ رَبَّ السَّمَوَاتِ فِي كُلِّ الصِّفَاتِ وَ هَذَا الْإِسْمُ يُطَلَّقُ عَلَى بَاطِنِهِمْ وَ يَحْكِي عَنْ سِرِّهِمْ وَ حَقِيقَتِهِمْ وَأَوْلَنَكَ الَّذِينَ يَذْكُرُهُمُ اللَّهُ فِي آيَاتِهِ وَ يَسْمِيَهُمْ بِأَسْمَاءِ شَتَّى وَ إِنِّي أَذْكَرُ لَكَ مِنْ أَسْمَائِهِمْ وَ أَفَشْرُهُ لَكَ لَكِي تَعْرِفَ الْمَقْصُودَ مَعَانِي كَلِمَاتِ حَضْرَةِ الْمَعْبُودِ. مِنْهَا حَمَلَةُ الْعَرْشِ؛ فاعلم بأن المراد من العرش هو قلب الانسان كما تغرّد عندليب البقاء و رقاء العمام، (قلب المؤمن عرش الرحمن)» (یادنامه مصباح منیر، ص ۴۱۶ / مائده آسمانی، ج ۲، ص ۴۳)

و این‌که گفته شده که ملائکه دارای دو، سه یا چهار بال هستند، بنا به تبیین حضرت عبدالبهاء بال‌های مزبور عبارت از قوه تأیید و توفیقند که انسان به مدد آنها به سرعتی به سوی جنت رضوان عروج می‌کند که ابدأً به فکرش هم خطور نمی‌کند. (مائده آسمانی، ج ۲، ص ۷۱)

در مقامی هم تبیین می‌فرماید که ملائکه عبارت از حقایق قدسیه‌ای هستند که از مواهب پروردگار بهره‌مند شده از نقایص و رذایل پاک شده و جمیع فضایل را کسب کرده‌اند. آنها به جمیع وسایل از خداوند اطاعت می‌نمایند و به قول اکتفا نکرده، عامل به اعمال حسنه و افعال مرضیه‌اند. (همان مأخذ)

اما تبیین حضرت بهاء الله در باره ملائکه چنین است که:

«ملائکه آن نفوسی هستند که به قوه روحانیه، صفات بشریه را به نار محبت الهی سوختند و به صفات عالین و کزوبیین متّصف گشتند. (ایقان، ص ۶۱)

در مقابل ملایکه دیوان قرار دارند. جمال مبارک در وصف دیوان می‌فرمایند:

«ای بندگان، روزگار بنگاه دیوان است، خود را از نزدیکی او نگاه دارید. دیوان گمراهانند که در خوابگاه فراموشی با کردار تباه آرمیده‌اند. خواب آنها خوش‌تر از بیداری است و مردن آنها دلکش‌تر از زندگی.» (یاران پارسی، ص ۴)

در بیانی خطاب به پیشوایان زردشتی دیوان را در مقابل یزدان قرار می‌دهند:

«بگوای دستوران، به اسم من عزیزید و از من در گریز. شما دستوران دیوانید اگر دستوران یزدان بودید با او بودید و او را می‌شناختید.» (همان، ص ۱۴)

حضرت عبدالبهاء در بیانی بالصّراحه دیوان را در مقابل فرشتگان قرار می‌دهند:

«جاهلان از خدا بی‌خبر نیز خون تو را هدر دادند و پی ستمکاران سلف گرفتند ... خدا نفوسی پرانگیخت مهرجو و وفاخو و حق‌گو. همت بگماشتند و علم حمایت برافراشتند. سبحان الله! آنان دژنده و خون‌خوار و جفاکار و اینان پرنده و غم‌خوار و وفاکار. آنان دیوسیرت و اهرمن طبیعت و غدار، اینان فرشته‌سیرت و یزدان پرست و نیکوکار و هر دو به صورت بشر. یکی قمر و دیگری بقر. چقدر تفاوت است که در نوع انسان است؟» (یاران پارسی، ص ۱۰۵)

و در بیانی ورود به ایوان یزدان را به منزله‌رهایی از دیوان تعبیر می‌فرمایند. (همان، ص ۳۶۰)

در واقع دیونفس اّماره است که آدمی را به سوی نفی سوق می‌دهد. حضرت ولی‌امرالّله فرموده‌اند:

«نفس دیگر نفس اّماره است و آن میراث مظلّم حیوانی است که همه ما آن را داریم و همان طبیعت دون بشری است که می‌تواند به دیو موّحش خودپرستی، خشونت و شهوت و غیره تبدیل گردد. این نفس اّماره است که می‌بایست بر ضدّ آن پیکار کنیم.» (نمونه حیات بهائی، ص ۳۶ / پیام آسمانی، ج ۱، ص ۱۲۰)

۷. اجنه

یکی دیگر از اصطلاحات جنّ و اجنه است که اوهام و خرافات بسیاری در مورد آن در اذهان عوامّ وجود دارد. اگر چه حضرت عبدالبهاء در تبیین آن می‌فرمایند: «نفوس غیرمؤمنه به شیاطین و اجنه تسمیه گردند» (منتخباتی از مکاتیب عبدالبهاء، ج ۶، ص ۳۷۴) اما در تبیین دیگر دو جنبه مثبت و منفی هر دورا به آن نسبت می‌دهند و وجه ثانی

را که در واقع مظهر حروف نفی است معنی مجازی می‌دانند. به طور اعم، اجنّه کسانی هستند که کفر و ایمانشان پنهان است.

منشأ کلمه جنّ به قرآن بر می‌گردد که فرمود: «خَلَقَ الْجَانَّ مِنْ مَّارِجٍ» (رحمان ۵۵: ۱۵) مارج در لغت به معنی شعله آتش، شعله بی دود است. حضرت عبدالبهاء، می‌فرماید:

«مارج عنصر ناری است که چشم آن را نمی‌بیند و فقط آثارش مشاهده می‌شود و مقصود از جنّ، افرادی هستند که کسی نمی‌داند آیا از ابرارند یا اشرار.» (یادنامه مصباح منیر، ص ۲۴۰)

در تبیینی مفصل‌تر به خلق انسان از چهار عنصر: آتش، باد، آب و خاک اشاره می‌کنند. وقتی طبیعت ناری در انسان بر سایر طبایع غلبه می‌کند، نام جنّ بر او اطلاق می‌گردد که در حقیقت اولیّه به «المؤمنین بالله و الموقنین بآياته و المجاهدین فی سبيله» گفته می‌شود زیرا از نار کلمه ربّانیّه که لسان احدیّه به آن متکلم شده، آفریده شده‌اند و به این علت است که در قرآن آمده که: «خلق الجنّ من مارج من نار» و در این مقام به «اشدّاء علی الکفار فی مقام الجهاد مع اهل العناد» توصیف شده‌اند که مانند «برق اللامع و الرّمح القامع» مشاهده می‌شوند. محرک آنها نار موقده از سدره الهیّه است.

در ادامه می‌فرمایند: وقتی این کلمه به غیرمؤمنین اطلاق می‌شود، جنبه مجازی دارد زیرا از آنها کبر و استکبار در امرالله و محاربه و مجاهده با انبیاءالله مشاهده می‌شود. هیکل اطهر می‌فرماید که این دو تبیین ایشان مبتنی بر آیه نازلّه در سوره جنّ است. (مائدة آسمانی، ج ۲، صص ۴۶ - ۴۷)

۸. مظاهر احدیّه و مظاهر شرکیّه

قرار گرفتن این دو اصطلاح در مقابل هم که به مظاهر اثبات و نفی دلالت کند، در یکی از آثار حضرت بهاءالله مشاهده شد:

«طوبی از برای نفوسی که از هبوب اریاح افتتان از حبّ غلام رحمان ممنوع نگشتند و از حبل عنایاتش دست تمسک باز نداشتند. در هبوب اریاح فتنه مظاهر احدیّه از مظاهر شرکیّه ممتاز شوند...» (سفینه عرفان، دفتر ۲، ص ۱۱۴)

۹. مظاهر الهیه و مطالع فرعونیه

جمال مبارک در لوحی بعد از توصیف «اهل منظر اکبر» و تأکید بر این که «مقبلین اقل از کبریت احمرند» می‌فرمایند:

«لم یزل ولا یزال بر مظاهر الهیه ظلم لانهایه از مطالع فرعونیه وارد و با کمال قدرت و اقتدار جمیع را تحمّل می‌فرمودند که شاید نفوسی چند از کدورات ظنون و اوهام مقدّس شده به معارج عزّ احدیه عروج نمایند.» (اقتدارات، ص ۲۶۰)

کلام آخر

در این جا نمونه‌هایی از مظاهر اثبات که به مظاهر نفی تبدیل شدند و در آثار مبارکه ذکری از آنها به میان آمده با استناد به همان آثار نقل می‌گردد:

۱. شیطان

«آیا در شیطان چه می‌گویند که با جلالت قدر و مقام از مواقع و مکامن قرب و لقا محروم ماند. به قول بعضی معلّم ملکوت بوده. آیا این مقام را که عطا فرمود و در یک آن از اعلیٰ مقام ملکوت به اسفل مقام عالم ناسوت مقرّ یافت و از جمیع فیوضات ممنوع و محروم. با یفعل مایشاء چه می‌توان گفت وقتی قابل عنایت و رحمت بود و هنگامی سزاوار غضب و نقیمت.» (اقتدارات، ص ۴)

با همین کلام کوتاه به قول بعضی جمال مبارک تصریح می‌فرمایند که قصّه آدم و حوّا و شیطان به معنای ظاهری معتقد اهل بهاء نیست و شیطان جنبه نمادین دارد.

۲. هاروت و ماروت

«ملاحظه در هاروت و ماروت نما که دو عبد مقرب الهی بودند. از غایت تقدیس به ملک موسوم گشتند. به اراده محیطه از عدم به وجود آمدند و در ملکوت سماوات و ارض، ذکرشان مذکور و آثارشان مشهور و به شأنی عندالله مقرب بودند که لسان عظمت به ذکرشان ناطق تا به مقامی رسیدند که خود را اتقی و اعلیٰ و ازهد از کلّ عباد مشاهده نمودند بعد نسیمی از شطر امتحان وزید و به اسفل نیران راجع شدند.» (مجموعه الواح، ص ۱۳۱)

۳. ملا حسن بجزستانی

از موارد غریبی که یکی از احرف اثبات در زمره احرف نفی وارد شده، ملا حسن بجزستانی، حرف حئی است که به تصریح جمال مبارک: «نفس اوصاف سبب ریب و شبهه او شده.» جمال قدم در قضیه او می‌فرماید:

«در حسن بجزستانی مشاهده نما، وقتی در عراق بین یدی حاضر و در امر نقطه اولی روح ما سواه فداه شبهاتی بر او وارد. چنانچه تلقای وجه معروض داشت و جواب بالمواجهه از لسان مظهر احدیه استماع نمود. از جمله اعتراضاتی که بر نقطه اولی نموده آن که آن حضرت در جمیع کتب مُنزله، حروف حئی را به اوصاف لائحی وصف نموده اند و من یکی از آن نفوس محسوبم و به نفس خود عارف و مشاهده می‌نمایم که ابدأ قابل این اوصاف نبوده و نیستیم. نفس اوصاف سبب ریب و شبهه او شده و غافل از آن که زارع، مقصودش سقایه گندم است و لکن زوان بالتبع سقایه می‌شود. جمیع اوصاف نقطه بیان راجع است به اول من آمن و عدّه معدودات. حسن و امثال او بالتبع به ماء بیان و اوصاف رحمان فایز شده اند و این مقام باقی تا اقبال باقی و الا به اسفل مقّر راجع؛ این است که می‌فرماید: بسا از اعلی شجره اثبات در ظهور نیر اعظم از ادنی شجره نفی محسوب می‌شوند.» (اقتدارات، ص ۱۳۸)^(۲۰)

۴. اگر چه موارد دیگری نیز موجود که قابل ذکر است اما لأجل رعایت اختصار به نقل بخشی از یکی از توفیق حضرت ولی‌امرالله در باره حروفات نفی اکتفا می‌شود. همین توفیق فی نفسه شهادت می‌دهد که احرف نفی را در این ظهور سُلطه‌ای نیست:

«... جمعی از دشمنانش که سالیان دراز در جوار سجن اعظمش ساکن و متوطن و با وجود عنایات لائحی با ناقضین عهد وثیقش معاشر و مرتبط، مغلوب و متشتت و حیران و سرگردان. در جزیره شیطان عصبه غرور حزب ناعق اعظم یحیی بی شرم به کلی خاموش بل مفقود و معدوم. لا تسمع منهم صوتاً ولا رکزاً. بساط ناقضین میثاق غلیظش پس از لطمات شدید که متتابعاً به سرعتی محیر العقول بر ارکان آن فئه ضاله وارد منطوی و بقیه این شردمه قلبه و ثله مقهوره در شرفه انحلال و اضمحلال و منحصر به مجد^(۲۱) خبیث صد ساله عاجز و مفلوج که از فم میثاق حئی لایموت به مظهر شیطان موصوف و مُشتی از سفهای بلها که در گوشه‌ای چون موش کور خزیده و از احقر و اضعف عباد محسوب. اذا

ظهر و تحقّق ما صدر من قلم مركز الميثاق و اخبر منهم في لوح من الواحه، قوله تبارك و تعالى: بگو ای بیچارگان، بلعام باعور^(۲۲) چه سروری یافت و قیافا چه عطایا دید و ابولهب و ابوجهل چه اجر عمل دیدند و ائیم زنیم^(۲۳) چه فوز عظیم جُست و یحییٰ چه حیاتی یافت؟ عنقریب شما نیز در همان حفره‌ها مقرّ و مأوی خواهید یافت. شدّاد بیداد چه کرد؟ نمرود عنود چه از دستش برآمد؟ فرعون بی‌عون چه ظفری یافت؟ کافر منحوس چه سعادت جُست و تقی شقیّ چه غلبه حاصل نمود و حال آن‌که با چتر و علم و خیل و حشم مقاومت امرالله خواستند و بالشکر خون‌خوار منازعه و مهاجمه بر ابرار نمودند، عاقبت خایب و خاسر گشتند. شما ای صبیان، با این عنق منکسر چه خواهید کرد؟» (توقیعات مبارکه خطاب به احبّای شرق، نشر ۱۹۹۲ م، لانگنهاین آلمان، ص ۵۷۸)

یادداشت‌ها

- (۱). «الحمد لله الذی تکلم بکلمة و انّها ظهرت فی مقام علی هیئة الانسان» (یادنامه مصباح منیر، ص ۳۸۰)
- (۲). جمال مبارک درباره اعتقاد اهل بهاء می‌فرماید: «شَهَدَ الْبَهَائِيُّونَ بِاللَّسْنِ ظَاهِرِهِمْ وَ بَاطِنِهِمْ بِوَحْدَانِيَّةِ اللَّهِ وَ فِرْدَانِيَّتِهِ وَ بَأَنَّهُ هُوَ الْأَوَّلُ وَ الْآخِرُ وَ الظَّاهِرُ وَ الْبَاطِنُ وَ هُوَ الْمُقْتَدِرُ عَلَى مَا يَشَاءُ بِأَمْرِهِ الَّذِي غَلَبَ مَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَ الْأَرْضِينَ.» (لئالی الحکمة، ج ۲، ص ۲۶۷)
- (۳). به مفاوضات عبدالبهاء، ص ۸-۱۵۷ (فصل ند) نیز مراجعه شود.
- (۴). «بديع السموات و الأرض و إذا قضی أمراً فإنّما یقول له کُنْ فیکون.» (بقره: ۱۱۷) در آثار مبارکه به کرات به آن استناد شده است: «فحمداً للذی خَلَقَک و فطَرَک بقوله کن فیکون و بعثک بالحقّ ...» (آیات بیّنات، ص ۱۵۲)؛ «وله أسلمَ مَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ أْبَدَعَ خَلْقَ کُلِّ شَیْءٍ بقوله کن فیکون.» (لئالی الحکمة، ج ۲، ص ۱۸۶)
- (۵). در این مقام باید توجه داشت که اعراض از مظهر ظهور به معنای نفی کلیّه مظاهر ظهور پیشین و استکبار نسبت به ذات الهی است «و انک أنت أیقن فی ذاتک بأنّ الذی أعرض عن هذا الجمال فقد أعرض عن الرّسل من قبل ثمّ استکبر علی الله فی أزل الازال الی ابد الابدین.» (لوح احمد، ادعیّه حضرت محبوب، طبع مصر، ص ۱۹۷)
- (۶). جناب میرزا حیدرعلی اصفهانی نیز شرح کوتاهی در باره لا و الا دارند که عیناً از بهجت‌الصدور (طبع آلمان، ۱۵۹ بدیع، ص ۳۰۴) نقل می‌گردد:

و [فانی] از یزد اذن مرخصی خواست و [به] اردستان آمد. ایامی را اقامت نمود و آنچه را که ظهورش را آرزو داشت از آن وجودات قدسیه به کمال وضوح مشهود یافت یعنی کُلّ به فطرت اصلیه و بصیرت حقیقیه الحمدلله چشمشان باز و به دامن مبارک متوسّل و دونِ حضرتش را در ساحت قدسش معدوم و لاشئ می دانستند. و چون اکثر بل جمیعشان امی بودند، لذا مؤید بر بصیرت خداداد بودند و استدلال می فرمودند که مرکز میثاق نیرآفاق، مظهر کلمه مبارکه «لا اله الا الله» هستند و مطلع و مشرق اثباتند و در لوح سلمان جمال رحمان فرموده اند [که مضمون بیان مبارک این است]:

چون مظهر این کلمه نظر به حکمت های بالغه «لا اله» که کلمه نفی است بر «الا الله» که کلمه اثبات است مقدم ذکر فرموده از این جهت همواره مشارق انوار ربّ مختار که کلمات اثبات بودند مغلوب و مقهور فُجّار بر حسب ظاهر که کلمات نفی اند بودند. و در این ظهور مجلی طور کلمه نفی را از اول اثبات برداشتیم. و در کتاب اقدس، بعد از «غیض بحر وصال» مظهر اثبات را معین و مشخص فرموده اند و مقدم داشته اند بقوله تعالی: «تَوَجَّهُوا إِلَى مَنْ أَرَادَ اللَّهُ أَلَدَىٰ انْشِعَابِ مِنْ هَذَا الْأَصْلِ الْقَدِيمِ.» و بعد طالبین حرّیت و آزادی را ذکر فرموده اند و ردّ و توبیخ فرموده اند. پس طالبین حرّیت مظاهر کلمات «لا اله» و مُحالّ نفی خواهند بود و در طلوع و اشراق مرکز میثاق که مشرق «الا الله» و مطلع اثبات است ناقضین عهد و میثاقند. و کذلک در الواح قدسیه ربّ العالمین بسیار زیارت شده است که بعد از غیبت شمس و غروب آفتاب طیور لیل به حرکت آیند و نعیق ناعق مرتفع شود و در بیانات مبارکه مرکز عهد است که حرکت طیور لیل و ارتفاع نعیق ناعق نزدیک است. پس این طیور لیلیّه و نعاق مظاهر نفاقیه نیستند مگر ناقضین که کلمات نفی و مؤخّر [نسبت به] کلمه اثبات و مغلوب و مقهور مظهر «الا الله» هستند.

(۷). مطلب مزبور به تفصیل در لوح هزاربیتی مندرج در منتخباتی از مکاتیب عبدالبهاء، ج ۴، بیان شده است.

(۸). در بیان دیگر مذکور: «ثُمَّ اعْلَمَ بِأَنَّ حِينَ الظُّهُورِ كُلِّ الْأَسْمَاءِ فِي صَقَعٍ وَاحِدٍ. مَنْ صَعَدَ إِلَى اللَّهِ يَصْدُقُ عَلَيْهِ كُلُّ الْأَسْمَاءِ مِنْ أَسْمَائِنَا الْحُسْنَىٰ وَمَنْ وَقَفَ عَلَى الصِّرَاطِ لَنْ يَذْكَرَ عِنْدَ اللَّهِ ابْدَاءً.» (آثار قلم اعلیٰ، ج ۴، طبع ۱۳۳ بدیع، طهران، ص ۲۳۰)

(۹). سوره نازعات، آیه ۱ «قسم به فرشتگانی که با خشونت می کشند و از یکدیگر جدا می سازند.»
(۱۰) آیه ۱۰۱ سوره مؤمنون قرآن مجید: اشاره است به زمانی که در صور دمیده می شود و خلائق برای جواب دادن برمی خیزند تا به حسابشان رسیدگی شود. هر کس که بار ایمانش سنگین تر باشد به رستگاری می رسد و آن کس که هیچ توشه ای برای خویشتن نیندوخته به خسارت ابدی دچار می شود: «فَإِذَا نُفِخَ فِي الصُّورِ فَلَا أَنْسَابَ بَيْنَهُمْ يَوْمَئِذٍ وَلَا يَتَسَاءَلُونَ. فَمَنْ ثَقُلَتْ مَوَازِينُهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْمَفْلُحُونَ وَمَنْ خَفَّتْ مَوَازِينُهُ فَأُولَئِكَ الَّذِينَ خَسِرُوا أَنْفُسَهُمْ فِي جَهَنَّمَ خَالِدُونَ. تَلْفَحُ وَجوهُهُمُ النَّارُ

و هُمْ فِيهَا كَالْحِجَابِ». (ترجمه: پس چون دمیده شود در صورتی که نباشد نسبت‌ها میانشان روزی چنین و نپرسند از یکدیگر. پس آن‌که سنگین است ترازوهای او پس آن گروهند رستگاران و آن‌که سبک است ترازوهای او پس آن گروهند که زیان کردند در نفس‌هایشان و در دوزخند جاودانیان. می‌سوزاند رویه‌هایشان را آتش و ایشان باشند در آن ترش‌رویان).

۱۱). در این جا باید متذکر بود که قضاوت در مورد کسانی که در امتحانات دچار لغزش می‌شوند به عهده ما نیست؛ مثلاً درباره نفوسی که در زندان‌ها دچار لغزش شده‌اند، جمال مبارک فضلاً علی العباد می‌فرماید: «نفوسی که در این فتنه کبری متزلزل و مضطرب شده‌اند به جمیع تلطف و مهربانی نمایند و به مواعظ حسنه به شریعه احدیه دلالت کنید چه که حق دوست نداشته نفسی محروم ماند مخصوص نفوسی که محل شتم و ذلت واقع شده‌اند ولو ساعه. انه لهو الغفور الرحيم. نفوس مطمئنه قویه ثابته اقل از کبریت احمر بوده و خواهند بود باید امثال این نفوس ضعیفه را به خود وانگذارند و به لطایف بیانات الهیه ایشان را مجدداً به حیات باقیه کشانند.» (مانده آسمانی، ج ۸، ص ۱۶۵ و ۷۱/ به مجموعه الواح خط عندلیب، ص ۲۱۹، امر و خلق ج ۳، ص ۱۲۳ و اقتدارات، ص ۱۸۳ نیز مراجعه شود) حتی در مورد پیروان سایر ادیان نیز حق قضاوت از ما سلب شده است: «... چرا بگوییم این موسوی است او عیسوی است این محمّدی است او بودایی است؛ این‌ها دخلی به ما ندارد؛ خداوند همه ما را خلق کرده و تکلیف ما است که به کل مهربان باشیم. اما مسایل عقاید راجع به خدا است، او در روز قیامت مکافات و مجازات دهد خداوند ما را محتسب آنها قرار نداده...» (خطابات مبارکه، ج ۲، ص ۲۸۵)

۱۲). باید توجه داشت که حضرت بهاءالله مکرراً بیان فرموده‌اند که مظهر ظهور را باید به چشم خود او مشاهده کرد یعنی به فطرت اصلیه در آثار او نظر نمود: «انسان چون به مقام بلوغ فایز شد باید تفحص نماید و متوکلاً علی الله و مقدساً عن الحب و البغض در امری که عباد به آن متمسک‌اند تفکر کند و به سمع و بصر خود بشنود و ببیند چه اگر به بصر غیر ملاحظه نماید از مشاهده تجلیات انوار نیر عرفان الهی محروم ماند.» (دریای دانش، ص ۷۲) برای توضیح مربوط به نگرستن و شنیدن به سمع و بصر الهی، نگاه کنید به هفت وادی و اما حدودات ظاهره که در بیان جمال مبارک بدان اشاره شده که مانع از پی بردن به حقانیت مظهر ظهور است در این بیان مبارک متجلی است: «شکی نبوده و نیست که اگر مظاهر او امر الهی و مصادر احکام ربّانی موافق و مطابق آن چه در دست قوم است؛ از اشارات ظهور و اخبار و نصوص ظاهر می‌گشتند؛ احدی اعراض نمی‌نمود بلکه کل فایز می‌شدند به آن چه که از برای او از عدم به وجود آمده‌اند و از نیستی بحت بات به طراز هستی مزین گشته‌اند، لذا بر هر نفسی لازم است که به عدل و انصاف در امرالله ملاحظه نماید و تفکر کند.» (همان مأخذ)

۱۳. حضرت عبدالبهاء در باره این لوح می فرماید: «دیروز نظر به خواهش مدیر جریده کرسچن کامنولث من برای آن روزنامه چیزی نوشتم که به سبب منازعه با شیطان، حضرت آدم از بهشت بیرون شد. پس منازعه با شیطان نیز جایزه و نزاع و جدال با دشمن هم ممنوع است و سبب محرومی از فیض ربّ و دود. انسان باید که طرف مخالف را به خود واگذارد.» (بدایع الآثار، ج ۲، ص ۴۱)

۱۴. در بیانی دیگر چنین توضیح می فرماید: «زود است که شرمه ذناب از ایکات نفاق بیرون آیند و هم چنین اخبار فرموده اند که شیطان به صور مختلفه در هر بلدی ظاهر خواهد شد نزد بعضی به هیکل رقاع و نزد بعضی به صورت قاصدین و نزد بعضی به هیکل رسایل.» (آیات بینات، ص ۱۵۸).

۱۵. جناب دکتر داودی اشاره ای جالب به این آیه دارند: «حتی آیه ای در قرآن هست که از رنگ خدا سخن به میان آورده، آمده است. شاید این یکی را بعضی ها نشنیده باشند و تصور نکنند که رنگ خدا نیز در قرآن وارد شده است. «صبغة الله...» یعنی رنگ خدا و کیست که خوش رنگ تر از خدا باشد. حالا ببینید مفسرین چه غوغایی کرده اند. چند تا تفسیر بخوانید مژه دارد. بعضی ها گفته اند که رنگ خدا که در این جا گفته شده منظور این است که اهل کتاب در موقع تعمید با آب رنگین اطفال را غسل می دهند و این رنگ گویا زرد باشد و رنگی که در دیانت اسلام پسر مسلم باید بدان آغشته شود تا جزء مسلمین به حساب آید رنگ سرخ است. یک همچو حرف هایی هم زده اند و بعضی دیگر گفته اند منظور رنگ آمیزی خدا است یعنی کیست که بهتر از خدا در عالم طبیعت به این صورت رنگ آمیزی کند.» (الوهیت و مظهریت، ص ۳۱۶)

۱۶. برای توضیح تفصیلی در این باب نگاه کنید به «جلد سوم مآخذ اشعار در آثار بهائی، تألیف دکتر وحید رافتی، ص ۱۰۵ به بعد»

۱۷. اشاره به آن حکایت است که: «شخصی آمده، وی را گفت: ای استاد نیکو، چه عمل نیکو کنم تا حیات جاودانی یابم؟ وی را گفت: از چه سبب مرا نیکو گفتی و حال آن که کسی نیکو نیست جز خدا فقط.» (انجیل متی، باب ۱۹، آیه ۱۶)

۱۸. اشاره به آیه اول از سوره فتح است که می فرماید: «انّا فتحنا لک فتحاً مبیناً لیغفر لک الله ما تقدّم من ذنبک و ما تأخّر.» البته در جای دیگر این بیان را به گونه دیگر تبیین فرموده اند، «و اما قضیه 'و عصى آدم' و 'ما تقدّم من ذنبک و ما تأخّر'؛ این مقام حسنات الأبرار سیئات المقربین است و وجودک ذنب لا یقاس به ذنب.» (منتخباتی از مکاتیب، ج ۶، ص ۳۶۷ / مائده آسمانی، ج ۹، ص ۵)

۱۹. این آیه قرآنی با تفصیلی بیشتر تبیین شده که در صفحات ۷۵ الی ۷۷ کتاب «من مکاتیب عبدالبهاء» و صفحه ۱۲۲ به بعد در جلد اول مکاتیب عبدالبهاء درج است.

۲۰). فرزند مخاطب این لوح مبارک از حضرت عبدالبهاء درباره این لوح مبارک سؤالی نموده که این‌گونه جواب عنایت فرموده‌اند: «ای سلیل نبیل جلیل، سؤال از این عبارت مبارکه که در لوح مرحوم والد از سمای فضل نازل شده در ذکر حسن بجستانی ... بعد سؤال نموده‌اید که اول من آمن روحی له الفداء اگر محروم می‌شد در ظهور جمال مبارک حال چگونه می‌گشت و این اوصاف به که راجع بود؟ بدان‌که جمیع نعوت و محامد و اوصاف و کمالات از خصایص شمس حقیقت است و چون ضیا صادر از او و راجع به او و این کمالات در حقایق سایه مقتبس از آن شمس حقیقت است و هر حقیقتی از حقایق به حسب استعداد و لیاقت خویش از آن انوار اقتباس می‌نماید، اول من آمن روحی له الفداء به منزله مه تابان بود که اقتباس انوار از آن شمس حقیقت نمود و سایر نفوس مهتدیّه جلیله در آن کور به منزله نجوم.» (مکاتیب عبدالبهاء، ج ۱، ص ۸۰-۴۷۹)

۲۱). میرزا مجدالدین فرزند ارشد جناب کلیم و محرک ناقضین.

۲۲). بلعام (عبری به معنای خداوند مردم) ابن باعور (بلعم بن بعور)، از مردم قریه فتور بود که در الجزیره واقع است. او پیشگو بود و از جانب بلک پادشاه موآب مأمور گردید که نزد اسرائیلیان - که نزدیک می‌شدند - برود و ایشان را لعنت کند. وی سوار بر ماده خری شد و به سوی آنان شتافت. در راه، فرشته‌ای شمشیر به دست بر او ظاهر شد پس مرکوب از راه خود منحرف گردید و بلعام را به سبب شقاوت وی ملامت کرد. بلعام در عوض لعنت، بنی اسرائیل را تبرک کرد. (فرهنگ معین) به عهد عتیق، سفر اعداد، باب ۲۲ مراجعه نمایید.

۲۳). مقصود حاجی محمدکریم خان کرمانی است. به کتاب ایقان، طبع آلمان، ص ۱۲۵ مراجعه نمایید.